

نقد دیدگاه های اهل سنت درباره حدیث غدیر (۱)

نویسنده: سید محمود مدنی

در این نوشته در پی آنیم که تمامی توجیحات و عذرهای اهل سنت در نپذیرفتن حدیث غدیر به عنوان یکی از نصوص امامت و خلافت بلافضل علی(ع) را بررسی کنیم و منصفانه به قضاوت بنشینیم که آیا این حدیث چنانکه شیعه مدعی است دلیل خلافت علی(ع) است یا نه؟

در ابتدای بحث شایسته است این نکته را یادآور شویم که اگر دانشمندان همه فرق با پذیرفتن اصل اساسی وحدت، درباره مسائل اصلی یا فرعی، اعتقادی یا فقهی به بحث علمی بپردازند، نه تنها دلها از یکدیگر گریزان نمی شود، بلکه به همدیگر نزدیک خواهد شد و این یکی از راههای صحیح تقرب بین مذاهب اسلامی است.

اینک گزارش کوتاهی از چند کتاب روایی درباره حدیث غدیر غیر بیان می کنیم و سپس به بحث درباره حدیث و بیان نظریات و نقد آنها می پردازیم. امام احمد حنبل در «مسند»ش آورده است:

حدثنا عبدالله، حدثني ابي، ثنا عفان، ثنا حماد بن سلمه، أنا علي بن زيد، عن عدي بن ثابت، عن البراء بن عازب، قال: كنا مع رسول الله - صلي الله عليه وآله - في سفر فنزلنا بغدير خم فنودي فينا: الصلاة جامعة، وكسح لرسول الله - صلي الله عليه وآله - تحت شجرتين فصلي الظهر واخذ بيد علي - رضي الله عنه - فقال: أستم تعلمون اني اولي بكل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلي، قال فأخذ بيد علي فقال: من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه. قال فلقبه عمر بعد ذلك فقال له: هنيئاً يا ابن ابي طالب اصيحت وأمسيت مولاي كل مؤمن و مؤمنة؛ ۱

براه بن عازب می گوید: با رسول خدا(ص) در سفری همراه بودیم. در غدیر خم توقف کردیم. ندا در داده شد: الصلاة جامعة (کلمه ای که برای گردآمدن مسلمانان فریاد می شد). زیر دو درخت برای رسول خدا(ص) تمیز شد، نماز ظهر را خواند و دست علی را گرفت و گفت: آیا نمی دانید من سزاوارتر هستم بر هر مؤمنی از خود او؟ همگی گفتند: آری. پس دست علی را گرفت و گفت: هر کس من مولای اویم، علی مولای اوست؛ خدایا دوست بدار آنکه علی را دوست بدارد و دشمن دار آنکه علی را دشمن دارد. سپس عمر با علی ملاقات کرد و به او گفت: گوارایت ای پسر ابوطالب! صبح و شام کردی در حالی که مولای هر مرد و زن مؤمنی هستی.

این روایت در «مسند احمد» در موارد مختلف ۲ و با سندهای بسیار نقل شده است. حافظ ابن عبدالله حاکم نیشابوری نیز در «مستدرک» با الفاظ مختلف و در موارد گوناگون حدیث غدیر را بیان کرده از جمله می گوید:

حدثنا ابوالحسن محمد بن احمد بن تميم الحنظلي ببغداد، ثنا ابوقلاية عبدالملك بن محمد الرقاشي، ثنا يحيي بن حماد، وحدثني ابوبكر محمد بن احمد بن بالويه وابوبكر احمد بن جعفر البزار، قالا ثنا عبدالله بن احمد بن حنبل، حدثني ابي، ثنا يحيي بن حماد و ثنا ابونصر احمد بن سهل الفقيه بخاري، ثنا صالح بن محمد الحافظ البغدادي، ثنا خلف بن سالم المخرمي، ثنا يحيي بن حماد، ثنا ابوعوانة، عن سليمان الأعمش، قال ثنا حبيب بن ابي ثابت عن ابي الطفيل، عن زيد بن ارقم - رضي الله عنه - قال: لما رجع رسول الله - صلي الله عليه وآله وسلم - من حجة الوداع ونزل غدیر خم امر بدوحات فقممن فقال: كائني قد دعيت فاجبت. اني قد تركت فيكم الثقلين احدهما اكبر من الآخر: كتاب الله تعالي وعترتي فانظروا كيف تخلصوني فيهما فانهما لن يفترقا حتي يردا علي الحوض. ثم قال: ان الله - عز وجل - مولاي وانا مولاي كل مؤمن. ثم اخذ بيد علي - رضي الله عنه - فقال: من كنت مولاه فهذا وليه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه. و ذكر الحديث بطوله. هذا حديث صحيح علي شرط الشيخين ولم يخرجاه بطوله. ۳

در همین کتاب پس از این حدیث با اسناد دیگری همین روایت را تکرار می کند با این تفاوت که قبل از جمله «من كنت مولاه» می گوید:

ثم قال: أن تعلمون اني اولي بالمؤمنين من انفسهم ثلاث مرات قالوا: نعم فقال: رسول الله - صلي الله عليه وآله - من كنت مولاه فعلي مولاه. ۴

ابن ماجه می نویسد:

حدثنا علي بن محمد، ثنا ابوالحسن، اخبرني حماد بن سلمه، عن علي بن زيد بن جدعان، عن عدي بن ثابت، عن البراء بن عازب، قال: اقبلنا مع رسول الله - صلي الله عليه وآله - في حجة النبي حج فنزل في بعض الطريق فامر الصلاة جامعة فأخذ بيد علي فقال: أستم اولي بالمؤمنين من انفسهم؟ قالوا: بلي قال: أستم اولي بكل مؤمن من نفسه؟ قالوا: بلي. قال: فهذا ولي من أنا مولاه، اللهم وال من والاه اللهم عاد من عاداه. ۵

ترمذی نیز در «سنن» خود چنین مضمونی را آورده است. ۶

در این مقاله هیچ گاه از جوامع روایی شیعه چیزی نقل نمی کنیم تا آنچه بدان استدلال می شود مورد قبول طرف مقابل در بحث باشد والا حدیث غدیر از طریق شیعه به صورت متواتر نقل شده است.

رأی شیعه

شیعه معتقد است: مسئله بسیار مهم رهبري ديني و دنيايي مردم پس از ارتحال پیامبر(ص) مهمل و بدون تکليف مشخص رها نشده است بلکه رسول اکرم(ص) از اولين روز دعوت خویش (يوم الدار) تا پايان عمر، اين مسئله مهم را بيان کرد و اميرالمؤمنين علي(ع) را به خلافت بلافضل بعد از خویش معرفي نمود و حديث غدیر يکي از بسيار رواياتي است که بر اين امر دلالت دارد.

آراي ديگران

مذاهب ديگر اسلامي در مقابل اين سخن شيعه، استدلالاتي آورده اند و معتقد شده اند که اين روايت نمي تواند دليل خلافت بلافضل اميرالمؤمنين علي(ع) باشد. ما اکنون نظرات آنان را در ده قسمت بررسي مي کنيم.

۱- اولين شرط استدلال به يک روايت، صحت سندی آن روايت است؛ به عبارت ديگر تنها روايتي را مي توان در اين بحث، به عنوان دليل اقامه کرد که قبلاً صدور آن از پیامبر اکرم(ص) ثابت شده باشد، بخصوص بنا به نظريه شيعه که مدعي است در مسائل اعتقادي نظير امامت، خبر واحد کافي نيست و دليل بايد متواتر باشد. از اين روي برخي از دانشمندان عامه خبر غدیر را براي استدلال شايسته ندیده اند، چنانکه قاضي عضالدین ايجي در «موافق» گفته است:

ما صحت اين روايت را انکار مي کنيم و ادعای ضرورت داشتن (متواتر بودن) آن سخني گزافه و بدون دليل است. چگونه اين روايت متواتر است در حالي که اکثر اصحاب حديث آن را نقل نکرده اند؟^۷

ابن حجر هيمتي نیز مي گويد:

فرقه هاي شيعه اتفاق نظر دارند که آنچه به عنوان دليل بر امامت آورده مي شود بايد متواتر باشد، در حالي که متواتر نبودن اين روايت معلوم است؛ چرا که اختلاف درباره صحت اين حديث قبلاً گذشت، بلکه آنانکه در صحت اين حديث اشکال کرده اند برخي از پيشوايان علم حديث همانند ابوداود سجستاني و ابوحاتم رازي و غير ايشان هستند. پس اين، خبر واحدي است که در صحت آن نیز اختلاف است.^۸

نظير اين سخن را ابن حزم و تفتازاني نیز بيان کرده اند.^۹

پاسخ

اين اشکال در نظر هر فرد آگاه به تاريخ و روايت، سخني از سر تعصب و پيشداوري است، وگرنه انکار حديث غير همانند انکار حسيات توسط سوفسطائيان و يا چون انکار واقعه جنگ بدر و احد و ساير قضايای مسلم صدر اسلام است.

ما براي پرهيز از اطاله کلام تنها به فهرستي از اصول و مصادر اين روايت بسنده مي کنيم و آن را که سر تحقيق بيشتري است به سه کتاب مفصل: «الغدیر» علامه اميني، «عيقات الانوار» علامه ميرحامد حسين، و «احقاق الحق و ملحقاته» شهيد قاضي نورالله شوشتري ارجاع مي دهيم.

در کتاب «احقاق الحق» فهرستي از چهارده نفر از علمای عامه (از جمله: سيوطي، جزري، جلال الدين نيشابوري، ترکمانی ذهبي) نقل مي شود که همگي به تواتر حديث غدیر اعتراف نموده اند.^{۱۰}

ابن حزم در «منهاج السنة» نیز چنین گفته است.^{۱۱}

علامه اميني در «الغدیر» عبارت چهل و سه نفر از اعظم علمای اهل سنت را (از جمله: ثعلبي، واحدي، فخر رازي، سيوطي، قاضي شوکاني) نقل مي کند که به صحت سند و طرق حديث غدیر تصريح نموده اند.^{۱۲} و نیز اسامي و عبارات سي نفر از مفسران بزرگ اهل سنت را (از جمله: ترمذي، طحاوي، حاکم نيشابوري، قرطبي، ابن حجر عسقلاني، ابن کثير، ترکمانی) مي نگارد که همگي آنان در ذيل آيه شريفه: يا ايها الرسول بلغ ما انزل اليک وان لم تفعل... (مانده، ۶۷) به نزول اين آيه در ارتباط با حديث غدیر تصريح نموده اند.^{۱۳}

در کتاب «احقاق الحق» نیز حديث غدیر از پنجاه مصدر معتبر عامه (از جمله: سنن المصطفي، مسند احمد، خصائص نسائي، عقداغريد، حلية الاولياء) نقل مي شود.^{۱۴}

اکنون نظر برخي از اعظم اهل سنت درباره حديث غدیر را به نقل از علامه اميني مي آوريم:

ضياء الدين مقبلي مي گويد: اگر حديث غدیر قطعي نيست پس هيچ چيز قطعي در دين وجود ندارد.

غزالي گفته است: جمهور مسلمين اجماع دارند بر متن حديث غدیر.

بدخشي مي گويد: حديث غدیر، حديث صحيحی است که کسی درباره صحت آن اشکال نمي کند مگر متعصب انکارگر که به سخن او اعتنايي نمي شود.

الوسي مي نويسد: حديث صحيحی است که نزد ما ثابت شده است و هيچ مشکلي در آن نيست و هم از رسول خدا - صلي الله عليه وآله - و هم از خود اميرالمؤمنين - عليه السلام - به صورت متواتر نقل شده است.

حافظ اصفهاني گفته است: حديث غدیر، حديث صحيحی است که صد نفر از صحابه آن را نقل کرده اند که «عشره مبشره» از جمله اين صد نفرند.^{۱۵}

حافظ سجستاني حديث غدیر را از صدويست نفر از صحابه نقل نموده است و حافظ ابن العلاء همداني آن را از صدوينجاه طريق روايت نموده است.^{۱۶}

حافظ ابن حجر عسقلاني در «تهذيب التهذيب» ضمن بيان برخي از روايان حديث غدیر و برخي طرق آن مي گويد:

ابن جرير طبري اسناد حديث غدیر را در يک کتاب گردآورده و آن را صحيح شمرده است، و ابوالعباس ابن عقده نیز آن را از طريق هفتاد نفر از صحابه يا بيشتري روايت نموده است.^{۱۷}

نیز در کتاب «فتح الباري بشرح صحيح البخاري» آمده است:

حديث «من كنت مولاة فعلي مولاة» را ترمذي و نسائي نقل نموده اند و طرق و سندهای آن بسيار است جداً، که همه آنها را ابن عقده در کتابي مستقل آورده است و بسياري از سندهای آن صحيح و حسن است و براي ما از امام احمد حنبل روايت کرده

اند که گفته است: آنچه درباره فضائل علي - عليه السلام - به ما رسیده است درباره هيچ يک از صحابه نرسیده است.^{۱۸}

فندوزي حنفي پس از نقل حديث غدیر از طرق بسیار و از کتب مختلف می نویسد: محمد بن جریر الطبری صاحب تاریخ، حديث غدیر خم را از هفتاد و پنج طریق نقل کرده است و کتاب مستفلي به نام «الولاية» درباره آن تالیف نموده است. نیز ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید بن عقده در تالیف مستفلي آن را از یکصد و پنجاه طریق نقل نموده است. ۱۹

حافظ محمد بن محمد بن محمد الجزري دمشقي به هنگام نقل احتجاج و مناشده امیرالمؤمنین (ع)، درباره حديث غدیر چنین می نگارد:

این حديث حسن است و این روایت (مناشده) به صورت متواتر از علي (ع) نقل شده است، همان گونه که آن (حديث غدیر) نیز از رسول خدا - صلي الله عليه وآله - متواتراً نقل شده است و گروه بسیاری از گروه بسیاری دیگر آن را نقل کرده اند، پس اعتنايي به سخن آنان که قصد تضعیف این روایت را دارند نمی شود؛ زیرا آنان از علم حديث اطلاعي ندارند. ۲۰

حديث غدیر را بخاري و مسلم در صحیحشان نیاورده اند، ولي این مسئله به هیچ وجه موجب اشکالي در سند روایت غدیر نمی شود؛ زیرا تعداد روایتي که حتي به نظر خود بخاري و مسلم نیز صحیح است (صحیح علي شرط الشيخين) و هیچ شکی در آنها نیست ولي در «صحیح بخاري و مسلم» نیامده است، اندک نیست، و از همین روی چندین مستدرک بر آنها نگاشته شده است. اگر تمامی روایات صحیحه در «صحیح بخاري» گرد آمده بود، به صحاح دیگر نیازی نبود، در حالی که همه می دانند هیچ دانشمند محقق و منصفی نیست که خود را با داشتن «صحیح بخاري» یا «صحیح بخاري و مسلم»، از دیگر کتب صحاح بی نیاز بداند. از طرفی دیگر خود بخاري و مسلم نیز بیان کرده اند که آنچه را در این کتاب آورده ایم صحیح است، نه اینکه تمام روایات صحیح را بیان کرده ایم، بلکه بسیاری از احادیث صحیح را بنا به عللی نیاورده ایم. ۲۱

افزایه بر تمام این مطالب، علامه امینی (ره) روایت غدیر را از بیست و نه نفر از مشایخ بخاري و مسلم نقل می کند. ۲۲ در پایان این قسمت، عبارت یکی از کسانی که همین اشکال را مطرح کرده اند می آوریم: ابن حجر می نویسد:

حديث غدیر، حديث صحیحی است که هیچ شبهه ای در آن نیست و آن را گروهی نظیر ترمذی، نسائی و احمد حنبل نقل کرده اند و دارای طرق بسیاری است، از جمله شانزده نفر از صحابه آن را نقل نموده اند و در روایت احمد بن حنبل آمده است که آن را سی نفر از صحابه از رسول - صلي الله عليه وآله - شنیدند و هنگامی که در خلافت امیرالمؤمنین (علي) - علیه السلام - اختلاف پیش آمد بدان شهادت دادند. ۲۳

دوباره تکرار می کند:

روایت غدیر را سی نفر از صحابه از رسول خدا - صلي الله عليه وآله - نقل کرده اند و بسیاری از طرق آن صحیح یا حسن است. ۲۴

پس حتي به نظر خود اشکال کنندگان، نباید به سخن ابن حجر و امثال او که در صحت این حديث اشکال کرده اند اعتنا نمود؛ چرا که ابن حجر، خود می نویسد: ولالاتفات لمن قدح في صحنه. ۲۵

استاد محمدرضا حکیمی در کتاب «حماسه غدیر» از پانزده نفر از علمای معاصر عامه (از جمله: احمد زیني دحلان، محمد عبده مصري، عبدالحمید الوسی، احمدفرید رفاعي، عمر فروخ) که روایت غدیر را در کتب خویش آورده اند نام می برد و محل بیان آن را ذکر می کند. ۲۶

شایان توجه است که شیعه در روایات مربوط به اثبات امامت، تواتر و قطعی بودن را شرط می داند و روایت غدیر از نظر جوامع روایي شیعه متواتر و قطعی است، چنانکه در بسیاری از مصادر اهل سنت نیز نقل شد، ولي بنا به عقیده برادران اهل سنت برای اثبات امامت همانند سایر فروع دین، صحیح بودن سند کافی است و هیچ نیازی به اثبات متواتر بودن حديث نیست با توجه به این نکته بی پایگی این اشکال بدیهی است.

دومین اشکال نکته ای ست که قاضی عضد الدین ایچی در «موافق» بیان کرده است؛ وی می نویسد:

علي (ع) در روز غدیر (حجة الوداع) همراه پیامبر نبود زیرا علي (ع) در یمن بود. ۲۷

بهرتر است در پاسخ این اشکال ابتدا سخن شارح «موافق» را بیان کنیم: سید شریف جرجانی شارح «موافق» پس از این سخن ایچی می نگارد:

این اشکال رد شده است؛ زیرا غایب بودن علي (ع) منافات با صحیح بودن حديث غدیر ندارد، مگر اینکه در روایتي آمده باشد که به هنگام نقل حديث غدیر پیامبر علي را نزد خود خواند یا دست او را گرفت که در بسیاری روایات این جملات نقل نشده است. ۲۸

ابن حجر هیتمی در جواب این شبهه می نویسد:

به سخن کسی که حديث غدیر را صحیح نداند و یا ایراد کند که علي (ع) در یمن بوده است اعتنايي نمی شود زیرا ثابت شده است که او از یمن برگشت و حج را با پیامبر اکرم - صلي الله عليه وسلم - گذارد. ۲۹

اگرچه از نظر تاریخي برگشت امیرمؤمنان (ع) از یمن و گذاردن حج با پیامبر اکرم (ص) در حجة الوداع مسلم است ولي به عنوان نمونه از برخی از کسانی که به این نکته اشاره کرده اند نام می بریم:

طبری (تاریخ طبری، ج ۲، ۲۰۵)؛ ابن کثیر (البداية والنهائة، ج ۲، ص ۱۸۴ و نیز در ص ۱۳۲ همین جلد به طور مفصل رجوع امیرالمؤمنین - ع - از سفر یمن را به نقل از منابع متعدد بیان می نماید؛ ابن اثیر (الکامل، ج ۲، ص ۳۰۲).

۳ - اشکال سوم که پردامنه تر و مهمتر است درباره معنی کلمه «مولي» است. این کلمه دارای معانی مختلفی نظیر: «اولی»، «پسر عمو»، «آزاد کننده برده»، «همسایه»، «هم قسم»، ... است. شیعه با توجه به شواهد بسیار که به آنها خواهیم پرداخت مدعی است معنای این کلمه در این حديث همان «اولی» و یا به عبارت دیگر «سرپرست» و «ولی» است، ولي برخی عالمان سنی در معنای کلمه مولي شبهه ای را مطرح کرده اند که به نظر می رسد اصل این شبهه از فخر رازی در کتاب «نهایة العقول» باشد که دیگران نظیر قاضی عضد الدین ایچی ۳۰ و ابن حجر ۳۱ و فضل بن روزبهان ۳۲ آن را نقل کرده اند.

قاضی عضد الدین ایچی در «موافق» می گوید:

مراد از کلمه «مولي» در روایت غدیر «ناصر» است؛ زیرا جمله دعایي پس از آن «اللهم وال من والاه» به همین معناست و مقصود از «مولي»، «اولی» نیست، چرا که هرگز وزن مفعول به معنای افعال نیامده است. ۳۳

ابن حجر هیتمی نیز می گوید:

ما نمی پذیریم که معنی «مولي» همان باشد که آنان (شیعه) ذکر کرده اند، بلکه معنای آن «ناصر» است؛ زیرا حکم «مولي» مشترک بین معانی متعددی نظیر: «آزاد کننده برده»، «برده آزاد شده»، «متصرف در امور»، «ناصر» «محبوب» است... ما و شیعه

هر دو معتقدیم که اگر منظور از این روایت، «محبوب» باشد، معنی آن صحیح خواهد بود زیرا علی(ع) محبوب ما و آنها است، اما اینکه «مولی» به معنی «امام» باشد نه در شرع و نه در لغت، معهود نیست، اما اینکه در شرع این گونه نیست نیازی به بحث ندارد و واضح است، اما اینکه در لغت این گونه نیست، زیرا هیچ یک از پیشوایان لغت عرب نگفته است که مفعول به معنی افعول می آید. ۳۴

سخن برخی دیگر هم تکرار همین عبارت‌هاست.

اکنون به پاسخ شیعه به این اشکال می پردازیم: شیعه معتقد است اگر فرماً بپذیریم که معنای کلمه «مولی» مشترک بین این چند معنا است و فرماً پیشوایان لغت عرب در دورانهای بعدی کلمه «مولی» را «اولی» معنا نکرده اند، ولی در عصر رسول خدا(ص) و به هنگام بیان این حدیث شریف، تمامی حاضران از این کلمه معنی «اولی» را فهمیده اند. اکنون برای این نکته چند شاهد بیان می کنیم:

۱- حسان بن ثابت که در محل حادثه حاضر بود و مقام ادبی او منکری ندارد، ۲۵ از رسول خدا(ص) اجازه خواست تا این واقعه مهم را بسراید و از جمله اشعار او در این رابطه این بیت است:

فقال له قم يا علي فاني

رضيتك من بعدي اماماً وهادياً

علامه امینی این اشعار را از دوازده مصدر از عامه و بیست و شش مصدر از خاصه نقل کرده است. ۲۵

قیس بن سعد بن عبادة نیز سروده است:

وعلي امامنا وامام

لسوانا اتي به التنزيل

يوم قال النبي من كنت مولاه

فهذا مولاه خطب جليل

که علامه جلیل القدر امینی آن را از دوازده منبع نقل می کند. ۲۷

عمرو عاص نیز می سراید:

وفي يوم خم رقي منبراً يبلغ والركب لم يرحل

أست بكم منكم في النفوس باولي؟ فقالوا: بلي فافعل

فانحله امرة المؤمنین من الله مستخلف المنحل

وقال فمن كنت مولی له

فهذا له اليوم نعم الولی

این اشعار را نیز علامه امینی از هشت مصدر عامه و خاصه نقل کرده است. ۲۸

افزون بر اینها علامه امینی در «الغدیر» عبارت تعداد زیادی از شعرا و ادیبان عرب را که همین معنای امامت و ولایت را از کلمه «مولی» در حدیث غدیر فهمیده اند بیان می کند. ۲۹

خود مولا علی(ع) در شعری که به معاویه می نویسد همین مطلب را تأیید می کند آنجا که می گوید:

واوجب لي ولايته عليكم

رسول الله يوم غدیر خم

که علامه امینی آن را از یازده مصدر شیعی و بیست و شش مصدر از اهل سنت بیان می کند. ۴۰

و نیز از بهترین شاهدها بر فهم همین معنا از حدیث، سخن ابوبکر و عمر است که پس از پایان خطبه رسول اکرم(ص) در غدیر دست در دست علی(ع) گذاشتند و او را با این خطاب و یا تعبیری نزدیک به این ستودند: «بخ بخ لک یابن ابي طالب اصبحت مولای ومولی کل مؤمن ومؤمنة».

علامه امینی تبریک شیخین را از شصت مصدر از اهل سنت (از جمله: مسند احمد، تاریخ الامم والملوک، تاریخ بغداد، مصنف ابن ابی شیبه) نقل می کند. ۴۱

براستی اگر پیامبر اکرم(ص) با بیان جمله «فعلیه مولا»، چنین در نظر داشت که علی(ع) «ناصر» یا «محبوب» همه مؤمنان باشد، جای این گونه تهنیت و تبریک بود؟ از دیگر شواهد این معنا، انکار و اعتراض شدید برخی از حاضران در صحنه غدیر (حارث بن نعمان فهري) است تا آنجا که از خداوند خواست اگر این مسئله حقیقت دارد عذابی بر وی نازل شود.

علامه امینی این ماجرا را از سی مصدر اهل سنت (از جمله: الکشف والبيان، دعاء الهداة، احکام القرآن) نقل کرده است. ۴۲ آیا اگر معنای حدیث غدیر «ناصر» و یا «محبوب» بود جای این گونه غضب و انکار بود یا آنکه حارث و امثال او را به غضب آورد؟ غیر از آیات و روایاتی که به محبت به مؤمنان دعوت می کند، روایات بسیار دیگری نیز در محبت امیرالمؤمنین و نیز سایر صحابه هست؛ چرا آنها این چنین خشم و غضبی را برنمیگخت؟

شاهد دیگر آنکه روایات بسیاری نیز بیانگر این معناست که رسول خدا(ص) چون زمینه پذیرش حدیث غدیر را در مردم نمی دید از بیان آن پرهیز می کرد تا آنجا که آیه نازل شد: واللّه بعصمک من الناس(مأئده، ۶۷).

آیا بیان محبوبیت و نصرت علی(ع) بود که به مذاق منافقان خوش نمی آمد و پیامبر(ص) از نپذیرفتن آنها توسط مردم واهمه داشت؟ بسیار آشکار است که به هیچ روی ممکن نیست بیان محبوبیت و یا ناصر بودن علی(ع) زمینه پذیرش نداشته باشد و عکس العملی را برانگیزد که پیامبر(ص) از آن واهمه داشته باشد. بنابراین پس از نفي امکان اراده معنای «ناصر» یا «محبوب» در حدیث غدیر، معنای «اولویت» معنایی صحیح خواهد بود.

علامه امینی درباره نزول آیه شریفه واللّه بعصمک من الناس(مأئده، ۶۷) درباره حادثه غدیر و نیز بیمناکی رسول خدا(ص) از بیان این مطلب، سی مصدر از اهل سنت را نام می برد. ۴۳

اما روایاتی که بیانگر بیم رسول خدا(ص) از بیان این حدیث است، مناشده و احتجاج امیرالمؤمنین(ع) به هنگام خلافت عثمان است که آن را جوینی در «فرائد السمطين» آورده است. ۴۴ و نیز علامه امینی آن را از سیوطی در «تاریخ الخلفاء» و بدخشی در «نزل الابرار» و حافظ حسکاني در «شواهد التنزيل» و حافظ ابن مردويه و برخی دیگر نقل می کند. ۴۵

این نکته البته آشکار است که این بیم موجب نقص و ایراد (معاذ الله) بر حضرت نبی اکرم(ص) نمی شود، زیرا آن حضرت نه بر خویش که از اختلاف امت و ایجاد و آشوب توسط منافقان ترسید. خداوند درباره حضرت موسی(ع) نیز فرمود: فاجس فی نفسه

خيفة موسي (طه، ۶۷)»

اضافه برآنچه گذشت. علامه میرحامد حسین، حدیث غدیر را از طرق مختلف دیگری نقل می کند که در آن نقلها به جای جمله «من کنت مولا...» عبارت دیگری آمده است که به خوبی نشانگر فهم راویان از عبارت رسول خدا(ص) است و برای مخالفان چاره ای جز پذیرش معنای «اولی» باقی نمی گذارد. در این نقلها، حدیث غدیر این گونه آمده است: «من کنت اولی به من نفسه فعلی ولیه» ۴۶ در یکی از نقلهای حموی در «فرائد السطین» نیز آمده است: «من کنت اولی به من نفسه فعلی اولی به من نفسه. فانزل الله تعالی ذکره: اليوم اکملت لکم دینکم» ۴۶.

اکنون بد نیست به برخی ادعاها که به وجه ادبی حدیث غدیر اشاره دارند، نظری بیفکنیم تا معلوم شود که آیا در زبان عربی کلمه «مولی» به معنای «اولی» استعمال می شود یا چنانکه ادعا کرده اند هیچ کس چنین استعمالی را مجاز نمی داند. بی پایگی این اشکال آن قدر واضح است که «چلبی» در حاشیه اش بر «موافق» در این قسمت از سخن قاضی عضد الدین ایچی می نگارد:

از این اشکال جواب داده شده است که «مولی» به معنای «متولی» و «صاحب امر» و «اولی به تصرف» در لغت عرب شایع است و از پیشوایان لغت عرب نقل شده است. ابوعبیده گفته است: «هی مولاکم ای اولی بکم» و پیامبر اکرم(ص) فرموده است: «ایما امرأة نکحت بغیر اذن مولاها... یعنی اولی به آن زن و مالک تدبیر امر او». مراد از اینکه «مولی» به معنای «اولی» است، این است که «مولی» اسمی است که به معنای صفت «اولی» می آید نه اینکه کلمه «مولی» صفت است. پس این اعتراض که اگر مولی به معنای «اولی» است چرا نمی توان آن را به جای «اولی» استعمال نمود، صحیح نخواهد بود. ۴۸

علامه میرحامد حسین یک جلد کامل و بخشی از جلد دیگر کتاب «عیقات» را به همین نکته اختصاص داده است و سخنان کسانی که «مولی» را به معنای «اولی» صحیح دانسته اند با شرح حال آنان و موضع سخن آنها بیان کرده است. ۴۹

علامه امینی از گروه بسیاری - که از پیشوایان ادبیات عربی شمرده می شوند - اعتراف به این نکته را نقل نموده است؛ از جمله: فراء، سجستانی، جوهری، قرطبی، ابن اثیر، ۵۰

در احادیث دیگر نیز مولی به معنای اولی آمده است، از جمله روایتی است، که بسیاری از اهل لغت به آن استشهاد جسته اند که پیامبر اکرم(ص) فرمود:

ایها امرأة نکحت بغیر اذن مولاها فنکاحها باطل. ۵۱

علامه امینی پس از بحث و بررسی در تمامی بیست و هفت معنایی که برای کلمه مولی ذکر شده است، تمامی آنها را به معنای اولی برمی گرداند و ادعا می کند که در تمام آنها جهت اولی نبوده است که کلمه مولی به آنها اطلاق شده است و چون از کلمه مولی معنای اولی تبادر می کرده است، مسلم در «صحیح» خود از پیامبر اکرم(ص) روایت کرده است که:

عبد به سید و آقای خویش، مولی نگوید چرا که مولی خداوند است. ۵۲

برای روشن شدن این مطلب کافی است که به سخن شیخ سلیم البشیری، شیخ جامع الازهر مصر توجه کنیم که پس از بیان استدلالی سید شرف الدین درباره اینکه مولی در حدیث غدیر به معنای اولی هست می نویسد:

من یقین دارم که حدیث بر همان معنا که شما می گوید (اولی) دلالت دارد. ۵۳

این نکته نیز قابل یادآوری است که مولی به معنای محبوب چنانکه ابن حجر و برخی دیگر مدعی شدند و روایات غدیر را بر آن حمل کردند، در ادبیات عرب جایی ندارد، چنانکه علامه میرحامد حسین می نویسد:

هیچ یک از منابع لغوی زیر «محبوب» را یکی از معنای «مولی» ندانسته است:

صحاح اللغة، قاموس اللغة، فائق، النهایة، مجمع البحار، تاج المصادر، مفردات القرآن، اساس البلاغة، المغرب، مصباح المنیر. ۵۴

پایان این بخش از سخن را قسمتی از گفتار خود ابن حجر قرار می دهیم. او با اینکه به شدت مخالف است که کلمه مولی به معنای اولی باشد، ولی خود در چند سطر بعد سخن خود را فراموش می کند و می گوید: ابوبکر و عمر همین معنای اولی را از حدیث غدیر فهمیدند. ابن حجر می نویسد:

اگر بپذیریم که مراد از حدیث غدیر، اولی است، باید گفت که منظور، اولی به امامت نیست، بلکه اولی به اطاعت است و همین معنا صحیح است، زیرا ابوبکر و عمر همین معنا (اولی به اطاعت) را فهمیدند و از این روی گفتند: امسیت یابن ابی طالب مولی کل مؤمن و مؤمنة. ۵۵

همچنین بنا به نقل میرحامد حسین، شهاب الدین احمد بن عبدالقادر شافعی در «ذخیره المآل» مدعی همین مطلب شده است و گفته است:

والمراد بالتولی، الولاية وهو الصديق الناصر او اولی بالاتباع والقرب منه وهذا الذي فهمه عمر من الحديث فانه لما سمعه قال: یهنک یابن ابن طالب... ۵۶

۴. چهارمین اشکال، انکار یکی از شواهدی است که شیعه با آن برخلاف امیرالمؤمنین علی(ع) استدلال می کند، و آن جملات پیامبر(ص) در صدر حدیث است که فرمود: «ألست اولی بکم من انفسکم؛ آیا من نسبت به شما از خود شما اولی و سزاوارتر نیستم؟»، سپس فرمود: «هر که من اولی به اویم علی اولی به اوست».

برخی از علمای اهل تسنن جملات صدر حدیث را منکر شده اند؛ از جمله قاضی عضدالدین ایچی می نویسد:

بر فرض که بپذیریم این حدیث صحیح است، ولی باید گفت راویان، قسمت اول حدیث را نقل نکرده اند، پس ممکن نیست که به این جملات (الست اولی بکم) برای اثبات اینکه مولی در حدیث غدیر به معنای اولی است استدلال نمود. ۵۷

در پاسخ بدین اشکال باید گفت اگر هم فرضاً صدر روایت نمی بود، با استدلالهای گذشته جای شبهه ای باقی نماند که مراد از کلمه مولی، همان اولی است. اکنون ببینیم این ادعا تا چه حد با واقعیتهای تاریخی سازگار است. قبلاً در متنی که نقل کردیم دیدیم که جملات اولیه حدیث در مصادر معتبر اهل سنت آمده است.

علامه امینی جملات صدر روایت را از شصت و چهار نفر از بزرگان اهل حدیث از عامه، از جمله: احمد بن حنبل، طبری، ذهبی، بیهقی، ابن ماجه، ترمذی، طبرانی، نسائی، حاکم نیشابوری، دارقطنی و... نقل میکند. ۵۸

علامه میرحامد حسین نیز همین اشکال را از «نهایة العقول» فخر رازی نقل کرده و سپس در پاسخ، مصادر بسیار متعددی از اهل سنت را که صدر حدیث را روایت کرده اند معرفی می کند؛ از جمله: احمد بن حنبل، ابن کثیر، نسائی، سمهودی، هندی در «کنز العمال»، طبرانی و سمعانی و بسیار دیگر. ۵۹

ابن حجر در «صواعق المحرقة» چون به بی پایگی این اشکال پی برده است آن را مطرح نمی کند و وجود صدر حدیث را در روایات

صحيحه مي پذيرد. ۶۰

۵. عذر تقصير ديگري که برخي در پيشگاه حديث غدیر آورده اند اين است که پس از پذيرش معنای اولي در حديث غدیر، اولويت در تصرف را نمي پذيرند، بلکه مي گویند علي(ع) اولي است، ولي در اطاعت و تقرب جستن به وي نه اينکه اولي به تصرف باشد تا دلالت برخلاف وي کند.

این، سخن قاضي ايجي است. ۶۱. ابن حجر نیز ضمن بیان همین اشکال مدعی شده است که منظور از حديث به طور قطع همان اولويت است، ولي اولويت در اطاعت و قربت. همین معنا را نیز ابوبکر و عمر از حديث غدیر فهمیده اند و از این روي در تبریک به علي(ع) گفتند: «امسیت یابن ابی طالب مولی کل مؤمن ومؤمنة»، و نیز گفتار عمر که به علي(ع) مي گفت: «آته مولاي؛ او مولاي من است» به همین معناست. ۶۲

نظير همین سخن قبلاً از شهاب الدین احمد بن عبدالقادر شافعي گذشت.

پاسخ به این اشکال با نگاهی به صورت کامل روایت - که قبلاً مصادر متعدد آن بیان شد - کاملاً آشکار و بديهی است. پیامبر اکرم(ص) در ابتدا جمعیت را مخاطب قرار داده و از آنان مي پرسد: «ألست اولي بکم من انفسکم» و پس از پاسخ مثبت جمعیت مي فرماید: «هرکس من اولي به او هستم علي نیز اولي به اوست». در حقیقت صدر سخن نوعی استدلال و زمینه سازی برای سخن بعدي است. اگر کلمه «اولي» در قسمت اول سخن به یک معنا باشد و کلمه «مولي» در قسمت دوم به معنای ديگري باشد، در سخن مغالطه صورت گرفته است. درست بدان مي ماند که شخصی گروهی را مخاطب قرار دهد و از آنان بپرسد: آیا عین (به معنی طلا) فلزي گرانبها نیست؟ و پس از اعتراف مخاطب به درستی این سخن بگوید: پس عین (به معنی چشم) از فلز ساخته شده است.

در اینجا زینده است که قسمتي از نوشتار زیبایی این بطریق را بیاوریم، وي مي نویسد:

اگر کسی بگوید: آیا فلان خانه من در فلان مکان را مي شناسید؟ و مخاطبان اعتراف کنند که خانه او را مي شناسند، سپس بگوید: خانه ام را وقف نمودم، در این صورت اگر شخص دارای خانه های متعددی باشد، هیچ کس شک نمی کند که این صیغه وقف مربوط به همان خانه ای است که قبلاً درباره آن سخن گفت و از مخاطبان اعتراف گرفت.

و نیز اگر بپرسد: آیا برده من فلانی را مي شناسید و قبول دارید که او برده من است؟ و مخاطبان اعتراف کنند، سپس بدون فاصله بگوید: برده ام آزاد است، بدون هیچ تردیدی هر انسان عاقلی مي گوید این آزاد سازی مربوط به همان برده ای است که قبلاً از او سخن رفت، و معنی ندارد که این آزاد سازی را مربوط به برده ديگري بدانند که سخن از او نرفته و مورد بحث و صحبت نبوده. ۶۳

بنابراین اولويت بکار رفته در جمله دوم رسول خدا(ص) به همان اولويتي است که در جمله اول بکار رفته است و پیامبر(ص) دامنه همان اولويتي که برای خداوند و خویش بر مؤمنان اثبات کرد، به علي(ع) نیز توسعه داد و او را بدان مقام منصوب نمود و این همان مقام یا عظمتي بود که پیامبر(ص) آن را اکمال دین خواند و فرمود: «این عظمت را که خداوند به اهل بیتم ارزانی داشت به من تبریک بگوید». و ابوبکر و عمر و سپس همه مسلمانان حاضر به علي(ع) تبریک گفتند. ۶۴. حسان بن ثابت درباره این ماجرا شعر سرود. برخی منافقان آن را برتابیدند و بر خویش نفرین فرستادند (سئل سائل بعداب واقع).

علاوه بر این بر فرض که مقصود از اولويت، اولويت در اطاعت و قرب باشد، آیا پس از رسول خدا(ص) در جریان خلافت، علي(ع) مطیع بود یا مطاع؟ آیا با وي مشورت کردند و نظر او را مقدم داشتند و یا به اعتراف همه مورخان او از بیعت کردن کناره گیری نمود و به عمل ایشان رضایت نداد؟ بنا به اعتراف برخی مورخان او را تهدید به کشتن و آتش زدن خانه اش نمودند و در نهایت پس از شهادت همسر بزرگوارش بیعت نمود.

اصولاً اطاعت کامل وقتي میسر می شود که شخص حاکم جامعه باشد، و الاً مطاع نخواهد بود، بلکه خواسته یا ناخواسته فرمانبر دیگران خواهد بود، پس حتی اگر معنای روایت، اولي به اطاعت و قرب باشد نیز دلیل بر خلافت بلافضل امیرالمؤمنین(ع) است.

پی نوشت ها:

۱. مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۲۸۱
۲. در پانزده مورد و گاه با چند سند، اصل کلام رسول خدا(ص) آورده شده است.
۳. المستدرک علي الصحيحین، حاکم نیشابوري، تصحیح: مرعشلی، بیروت، دارالمعرفة، بی تا، ج ۲، ص ۱۰۹ و ۱۱۰
۴. سنن ابن ماجه، تصحیح: محمد فواد الباقی، بیروت، دارالفکر، ج ۱، ص ۴۳، ج ۱۱۶
۵. الجامع الصحيح وهو السنن الترمذی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ج ۵، ص ۵۹۱، ج ۳۷۱۳
۶. شرح الموافف، جرجانی، مصر، مطبعة السعادة - قم، منشورات رضی، ج ۸، ص ۲۶۱
۷. الصواعق المحرقة، ابن حجر هیتمی، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۰۵هـ، ص ۶۴
۸. الفصل في الملل والاهواء والنحل، ابن حزم، ج ۴، ص ۲۲۴
۹. احقاق الحق، ج ۲، ص ۴۲۳
۱۰. الغدير في الكتاب والسنة والأدب، علامه امینی، بیروت، دارالکتب العربي، ۱۳۸۷هـ، ج ۱، ص ۳۲۰
۱۱. همان، ج ۱، ص ۲۹۴
۱۲. همان، ص ۲۲۲
۱۳. احقاق الحق، ج ۲، ص ۴۲۶
۱۴. عشره مبشره: ده نفرند که بنا به عقیده اهل سنت، پیامبر به طور قطع آنان را اهل بهشت دانسته و بدانان بشارت بهشت داده است.
۱۵. الغدير، ج ۱، ص ۲۱۴
۱۶. تهذيب التهذيب، ابن حجر عسقلاني، بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۵هـ، ج ۷، ص ۲۸۸
۱۷. فتح الباري، ابن حجر عسقلاني، بیروت، داراحیاء التراث، ۱۴۰۵هـ، ج ۷، ص ۶۱
۱۸. پناييع المودة، فندوزي، کاظمیة، دارالکتب العراقیة، ۱۳۸۵هـ، ج ۱، ص ۳۵

۲۰. اسمي المناقب في تهذيب اسني المطالب، جزري دمشقي، ص ۲۲
۲۱. ر.ك: صحيح المسلم بشرح النوري، بيروت، داراحياء التراث، ج ۱، ص ۲۳؛ المستدرک علي الصحيحين، بيروت، دارالمعرفة، ج ۱، ص ۲
۲۲. الغدير، ج ۱، ص ۲۳۰
۲۳. الصواعق المحرقة، ص ۶۴
۲۴. همان، ص ۱۸۸
۲۵. همان، ص ۶۴
۲۶. حماسه غدیر، ص ۲۵
- ۲۷ و ۲۸. شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۶۱
۲۹. الصواعق المحرقة، ص ۶۴
۳۰. شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۶۱
۳۱. الصواعق المحرقة، ص ۶۵
۳۲. دلائل الصدوق، ج ۲، ص ۸۲
۳۳. شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۶۱
۳۴. الصواعق المحرقة، ص ۶۵
۳۵. الاغانی، ابوفرج اصفهانی، ج ۴، ص ۱۴۳: تمامی عرب اجماع و اتفاق کرده اند که شاعرترین مردمان، مردم مدینه اند و شاعرترین آنان حسان بن ثابت است.
۳۶. الغدير، ج ۲، ص ۲۴
۳۷. همان، ص ۶۷
۳۸. همان، ص ۱۱۴
۳۹. الغدير، ج ۱، ص ۳۴۲: تعداد ۲۸ نفر را و در سایر مجلدات تعداد بسیار زیاد دیگری را نام می برد و عبارت و اشعار آنها را بیان می کند.
۴۰. همان، ج ۲، ص ۲۵
۴۱. همان، ج ۱، ص ۲۷۲-۲۸۲
۴۲. همان، ص ۲۴۶
۴۳. همان، ج ۱، ص ۲۱۴
۴۴. فرائد السمطين، جويني، بيروت، مؤسسة المحمودي، ۱۳۹۸ هـ، ج ۱، ص ۳۱۵
۴۵. الغدير، ج ۱، ص ۵۲، ۲۱۷ و ۲۱۸
۴۶. عیقات الانوار، میرحامد حسین هندي، قم، انتشارات سيد الشهداء، ۱۴۱۰ هـ، ج ۸، ص ۲۳۶
۴۷. فرائد السمطين، ج ۱، ص ۳۱۵
۴۸. شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۶۱
۴۹. عیقات الانوار، تمام جلد ۸ و هشتاد صفحه از جلد ۹ و برخی از موارد متفرقه دیگر.
۵۰. الغدير، ج ۱، ص ۲۶۱
۵۱. النهایة، ابن اثیر، قم، اسماعیلیان، ج ۵، ص ۲۲۸
۵۲. الغدير، ج ۱، ص ۳۷۰
۵۳. المراجعات، علامه سيد شرف الدين - شيخ سليم البشري، قاهره، مطبوعات النجاح، ۱۳۹۹ هـ، ص ۱۴۱
۵۴. عیقات الانوار، ج ۱۰، ص ۴۱۰
۵۵. الصواعق المحرقة، ص ۶۷
۵۶. عیقات الانوار، ج ۸، ص ۲۲۱
۵۷. شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۶۱
۵۸. الغدير، ج ۱، ص ۳۷۱
۵۹. عیقات الانوار، ج ۱۰، ص ۲۸۸
۶۰. الصواعق المحرقة، ص ۶۵
۶۱. شرح المواقف، ج ۸، ص ۲۶۲
۶۲. همان، ص ۶۷
۶۳. العمدة، ص ۱۱۶
۶۴. الغدير، ج ۱، ص ۲۷۴ (به نقل از شرف المصطفي، ابوسعید النیشابوري و...)

منبع: فصلنامه علوم حدیث

ارسال این مقاله برای دوستان:
* * آدرس پست الکترونیکی